نام برنامه: صعود به قله دماوند
مسیر صعود و فرود: جبهه جنوبی
تاریخ برنامه: پنجشنبه و جمعه ۲۳ و۸۵/۶/۲۴
سرپرست و راهنما: حسین سرافراز
شرکت کنندگان: احمد شیر محمد، فرزانه سرافراز، لیلا عزیزی.
گزارش نویس: لیلا عزیزی

طبق قراری که شب قبل با ابوذر گذاشته بودم ساعت ۵:۴۵ توی ایستگاه اتوبوس سـر مـرزداران سـوار ماشین ابوذر شدم. فرزانه قبل از من سوار شده بود. سر راه کیسه خواب و زیرانداز احسانو بهش دادیم و عینک فرزانه هم که جا مونده بود برداشتیم. با آقای شیرمحمد توی اتوبان بابایی قـرار داشـتیم. آقـای شیرمحمد با ماشین خودش می اومد. فقط اونجا توقفی کوتاه و خوش و بش و با هم به سمت پلور حرکت کردیم. قبل از امامزاده هاشم بنزین زدیم و صبحانمونو توی رستوران ناب پلور خـوردیم. سـاعت ۸:۵ در رستوران بودیم. صبحونه شامل نیمرو، املت و سرشیر و عسل با چای بود. آقای شیر محمد شرمنده مون کرد و صبحانرو مهمون ایشون بودیم. بعد از صبحانه ساعت ۸:۵۰ به سمت قرارگاه حرکت کـردیم. ابـوذر ماشینشو در پارکینگ قرارگاه گذاشت و همگی یه سری به سالن که مسابقه در حال جریان بود زدیم.

آقای کیوانی از وزارت علوم هم توی قرارگاه بودند که ابوذر از برنامه کیلیمانجارو می شناختتش. با آقـای کیوانی سلام و علیک کردیم و بعد از عکاسی با ماشین آقای شیرمحمد به سمت گوسـفند سـرا حرکـت کردیم. از اینجا به بعد گوش جان سپردیم به صحبتهای آقای شیر محمد از خاطراتشون در بدو تاسـیس گروه تا هر چیزی که دلتون بخواد.

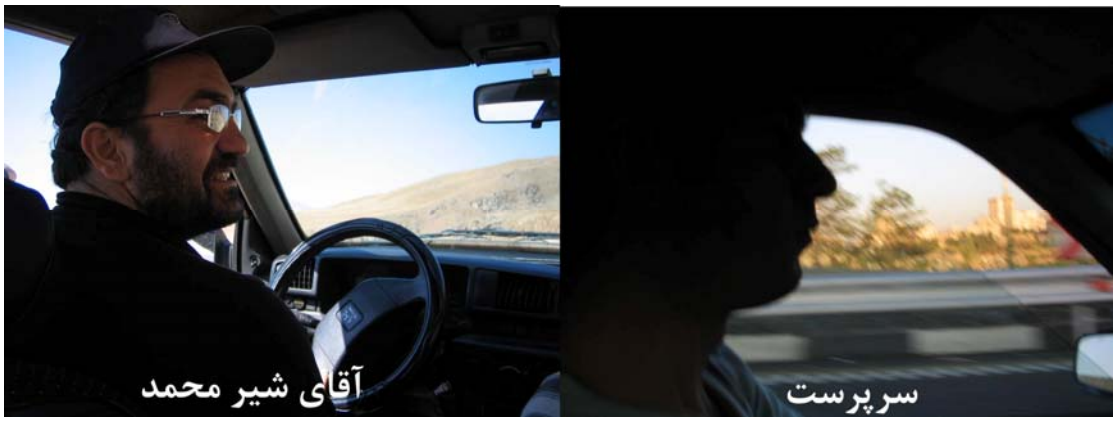

ساعت ۹:۲۸ به سمت گوسفند سرا حرکت کردیم. ساعت ۱۰:۲۰ گوسفند سرا بـودیم. خـانواده ای کـه از دوستان آقای شیرمحمد بودند ما را به چای دعوت کردند ما هم چون عجله نداشتیم و کلی وقت داشتیم نشستیم به گپ زدن و صرف چای.

ساعت ۱۰:۵۴ به سمت بارگاه حرکت کردیم. خیلی آهسته می رفتیم .

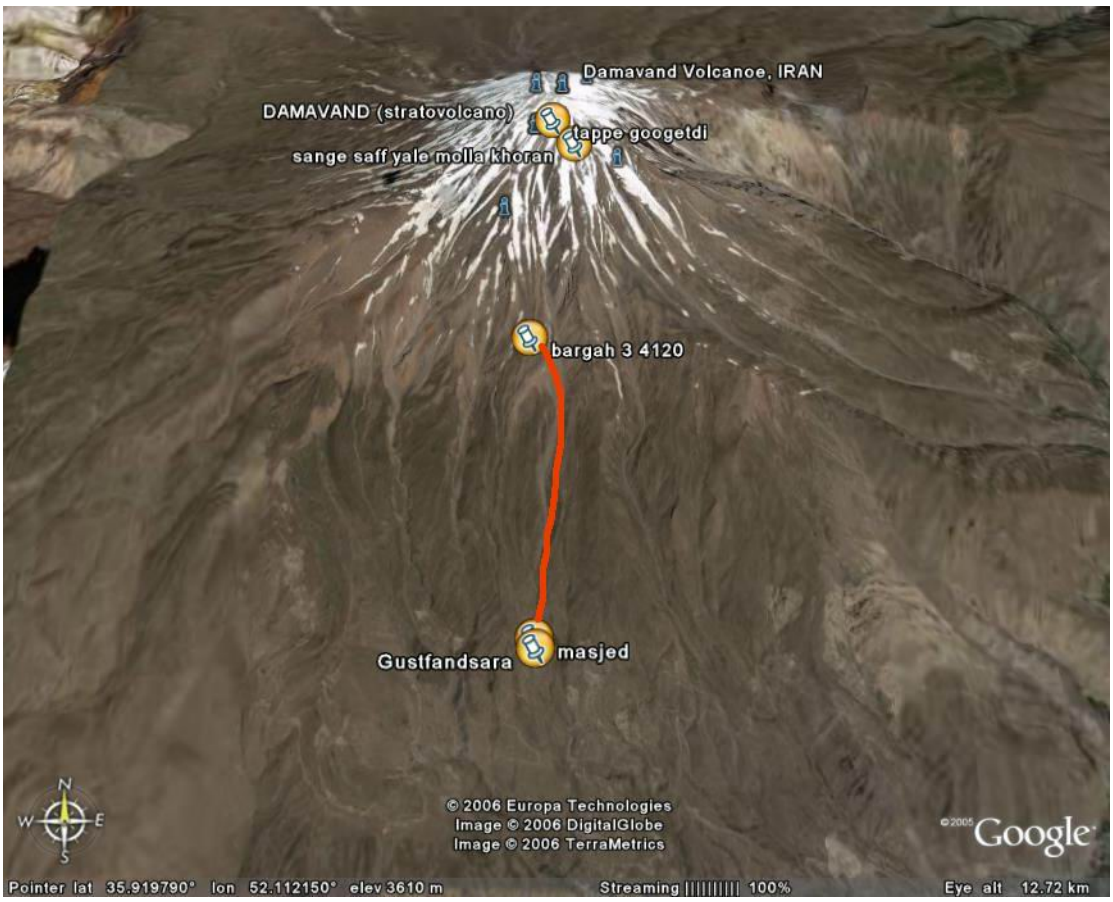

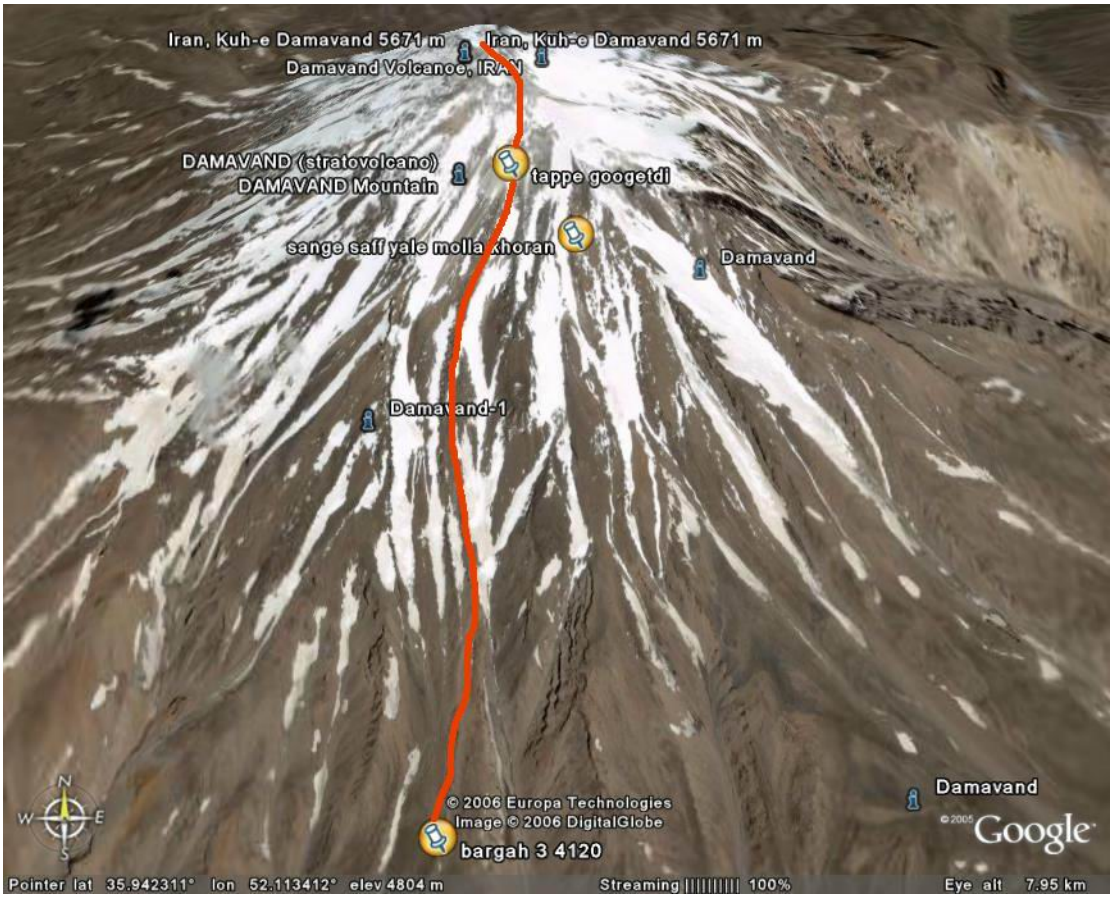

با ۲ استراحت ساعت ۱۵ بارگاه بودیم. بارگاه خلوت بود و حدود ۶ چادر به پا بود. بـاد شـدید بـود ولـی آفتاب هم می تابید. روز قبل رو قله برف زده بود. بساط نهار و چای فراهم شد و چادر به پـا شـد. ناهـار کتلت و گوجه فرنگی بود.

آقای شیر محمد روز جمعه دعوت به مهمانی بودند و نمی توانستند همراه ما صعود کنند بنابراین با پرچم عکس گرفتیم. برای شام سرپرست برنج خیس کرد و دم کرد. شام برنج و مرغ همـراه دلـستر و نوشـابه داشتیم. قبل از تاریک شدن هوا بطریهارو از آب پر کردیم. چون همیجوریم آب قطره قطره مـی اومـد و معلوم نبود صبح آبی برای برداشتن باشه.

اصلا" یادم نیست که ساعت چند خوابیدیم. برای خواب ابوذر و شیرمحمد به چادر امداد رفتند و من و فرزانه تو چادر خودمون خوابیدیم. بیدارباش ساعت ۴:۳۰ بود. بعد از رفتن مردا من و فرزانه عوض خوابیدن نشستیم به خاطره تعریف کردن و از هر دری حرف زدن. کلا" شب خیلی خوبی بود. صبح بعد از خوردن صبحانه که شامل پنیر و گردو و مربا و حلوا شکری بود وسایلمون رو توی چادر امداد گذاشتیم و بنا شد چادررو هم شیر محمد جمع کنه و ساعت ۶ به سمت قله حرکت کردیم. کمی باد داشتیم که هر چه بالاتر می رفتیم بیشتر می شد. تقریبا" هر ۱ ساعت استراحت می کردیم ولی ابوذر گفت هر جا خواستید می تونید وایستید عجله ای در کار نیست. بعد از آبشار یخی باد شدت گرفت و مجبور شدیم صورتمونو بپوشونیم. ساعت ۱۰:۵۵ قله بودیم. گرفتن عکس با پرچم و ۱۱:۱۵ به سمت بارگاه سرازیر شدیم. فقط یه بار برای کم کردن لباس توقف داشتیم و ساعت ۱۳ بارگاه بودیم.

ناهاررو توی چادر هلال احمر خوردیم و ۱۴:۴۰ به سمت گوسفندسرا حرکت کردیم. تمام کنسرو هایی که آورده بودیم رو دستمون باد کرد چون کلی غذای خونگی از دیروز داشتیم. از زمان فرود از قله تا گوسفند سرا ابوذر هر جا که موبایل آنتن می داد در حال تماس گرفتن با مبین یا سایر سرپرستا بود و وقتی خوشحالی می کرد من و فرزانه می فهمیدیم که یه قله دیگه هم صعود شد و گروه همه سلامتند. از بارگاه تا گوسفند سرا به خاطر خاک مسیر فاصلمون بیشتر شد و هر کس خودش پایین می اومد. ۱۶:۳۰ گوسفندسرا بودیم. حالا نوبت چونه زدن با این راننده ها بود. فکرشو بکنید کرایه لندرور که نفری ۳۰۰۰ تومان بود شده بود ۶۰۰۰ تومان در حالیکه اصلا" کوهنورد زیادی توی منطقه نبود و اکثر اونایی هم که اومده بودند خودشون مینی بوس داشتند. بالاخره لندروری راضی شد با ۱۰۰۰۰ تومان برای هر ۳ نفرمان ما را سوار کند. قرارگاه پیاده شدیم و بعد از تمیزکاری با ماشین ابوذر به سمت تهران حرکت کردیم. جاده یکطرفه بود و ترافیک نداشتیم. ابوذرم لطف کرد و من و فرزانرو تا دم در خونه رسوند.